

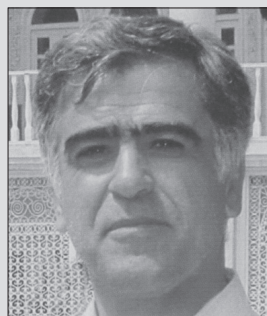
نقد و بررسی کتاب

سیری در تاریخ کتول، فندرسک و رامیان

بررسی سه عنوان کتاب در تاریخ کتول، رامیان و فندرسک



شادروان دکتر جمشید قائمی*



مقدمه: کتول، فندرسک و رامیان مناطقی در گرگان هستند که ردپایی دیرینه در تاریخ دارند؛ طبیعت بسیار زیبای این مناطق با تاریخ آن عجین شده است. این سرزمین نشستگاه اقوام و نظاره‌گر افواج در طول تاریخ بوده است، مهاجمانی که از شرق و شمال شرقی و جنوب شرقی آن - گردنه‌ی خوش بیلاق - به دیار گرگان تاخته‌اند و سپس فندرسک و کتول و استرآباد را درنوردیده‌رو به سوی تیرستان می‌نهادند و با این که پیوسته بخت یارشان نبود، اما گرد بدبختی‌های حاصل از این لشکرکشی‌ها، بر چهره‌ی مردمان این سرزمین می‌نشست. در این منطقه همان قدر که قلعه ماران رامیان، خاطرات نبردها و قلعه‌نشینی‌های دوست و دشمن را در سینه‌ی خود نهان دارد و با غرور تمام، قرن‌ها از فراز البرز نظاره‌گر دشت‌های رو در روست، «فندرسک» هم به بزرگی شخصیت میرفندرسکی به خود می‌بالد و از این دو که در گذریم، آواز کتولی، خود، جایگاهی دیگر دارد؛ آوازی که بر دل می‌نشیند، خستگی را می‌زداید و مرارت‌ها را از یاد می‌برد، اگر چه این آواز، یادآور مرارت است و خستگی.

پیشینه و تاریخ این سرزمین را در واقع می‌توان در منابع پیشین جست‌وجو کرد، اما از متأخران هم کسانی بر اساس آگاهی‌های کتبی و شفاهی به این مهم دست زده و درباره‌ی تاریخ محلّی قلم زده‌اند؛ محمدعلی سعیدی (تاریخ رامیان و فندرسک)، سیدضیاء میردیلیمی (تاریخ کتول)، و محمدابراهیم نظری (سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی کتول). از آن‌جا که با تورقی به کتب یاد شده، شمه‌ای از روزگار پیشینیان این سرزمین بازگو می‌گردد، نگارنده سعی نموده هر یک را به طور اجمال، پیش چشم نماید.

* دکترای تاریخ
و عضو سابق
هیات علمی
دانشگاه آزاد
واحد شهر ری
(۱۳۸۹ - ۱۳۳۹)

تاریخ رامیان و فندرسک. (محمدعلی سعیدی. [بی جا]، ناشر مولف، چ اول، ۱۳۶۴، ۱۵۹ صفحه)^۱

این کتاب به نقل مولفِ مرحوم، در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ خورشیدی نوشته شده و اجازه‌ی نشر هم یافت، اما چون در اجازه‌نامه قید شده بود که وقایع دوره‌ی پهلوی نیز گنجانده شود و بدیهی بود که باید مبالغه می‌شد، از چاپ آن منصرف گشته تا این که در سال ۱۳۶۴، انجام آن محقق شد. کتاب، یک پیش‌گفتار و پنج فصل دارد. در پیش‌گفتار، پس از ذکر انگیزه‌ی نگارش، وجه تسمیه‌ی رامیان، وضع طبیعی و نقاط دیدنی در دو سه صفحه آمده است. فصول کتاب به ترتیب ذیل است: ۱- تاریخ رامیان از ابتدای مهاجرت ایل گرایلی از ترکستان به ایران تا زمان فتح‌علی شاه قاجار. ۲- تاریخ فندرسک از ابتدای مهاجرت سادات میرفندرسکی از عراق به ایران و تبرستان تا پیدایی آن‌ها در فندرسک. ۳- تاریخ رامیان و فندرسک تا زمان مشروطه. ۴- تاریخ معاصر رامیان و فندرسک از زمان مشروطه تا پایان قاجار. ۵- عادات و رسوم محلی، پوشاک، زبان زدها و ...

نویسنده در پیش‌گفتار، عشق به زادگاه و نیز اهمیتِ تاریخ محلی را از علل اقدام خود به نوشتن این کتاب بر می‌شمارد و یادآور می‌شود که تاریخ منطقه را از روی اسناد و شواهد، تدوین کرده است. سپس درباره‌ی وجه تسمیه‌ی رامیان از قول سال‌خوردگان نوشته: رامیان در اصل «راهمیان» بود و به نقل از یادداشت‌های شخصی به نام شیخ ملاعبدالجواد آورده: «چون رامیان بین راه حاجیلر [=مینودشت] و کوهسارات به فندرسک می‌باشد و یا بین راه استرآباد و بسطام واقع است، آن را راهمیان نامیده‌اند.» اما خود مولف آن را نپذیرفته و یادآور شده: بین استرآباد و بسطام یا بین فندرسک و حاجیلر، روستاهای زیادی است، چرا باید این واژه فقط به رامیان اطلاق شده باشد. هم چنین نقل کرده: «رامی» به معنی تیرانداز و تشبیه‌ی آن رامیان می‌شود که به معنی تیراندازان (دو تیرانداز) است. مولف این معنا را هم نمی‌پذیرد و می‌پرسد: «مقصود از این تیراندازی چه بوده و چرا دو تیرانداز گفته و بیشتر نگفته‌اند.» باور نویسنده بر این است که رامیان واژه‌ای فارسی است که با «الف» و «نون» جمع بسته می‌شود و با رامین از یک خانواده است. بنابراین نه «رامی» عربی است و نه «راهمیان» بلکه صحیح آن، همان «رامیان» است. وی در ادامه آورده: در دو کیلومتری شمال رامیان، محل «کهنه رامیان» قرارداد که در قدیم مسکون بود و مردم آن را، رامی‌ها یا آرامی‌ها می‌گفتند و سپس از پیرنیا نقل کرده: «آثار به دست آمده از تورنگ تپه و هم چنین از عشق‌آباد، نشان از مهاجرت اولیه‌ی آرامی‌ها در شمال ایران دارد و این محل به نام آنان، «آرامیان» نامیده شد و به مرور به رامیان تبدیل گردید و هم به نام

۱- بدون صفحه‌شمار نگاره‌ها و اسناد

«بیژن درّه» مشهور است که از بیژن شاهنامه گرفته شده است. او برای تأیید نظر خود، استناد به ظروف و سکه‌های طلای مکشوفه از بیژن درّه می‌کند. نویسنده در مرحله‌ی دوم سکونت مردم، از مردمی یاد می‌کند که در سده‌های ۷ یا ۸ هجری در کهنه رامیان واقع در شمال رامیان کنونی ساکن شدند که بعدها به دست کردهای جهان بیگلو، بین سال‌های ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ ق قلع و قمع گردیدند و از آن تاریخ، کهنه رامیان رنگ آبادی به خود ندید. سپس، از مهاجرت کردهای جهان بیگلو در زمان شاه عباس یکم که از فرح آباد ساری بدان جا رفتند، یاد کرده و به نقل مطالبی در باب حدود و آب و هوای منطقه و قلعه ماران و کبوداستخر [=گل رامین] پرداخته است.

در فصل نخست، مردم آن جا ترک زبان و از ایل گرایلی معرفی شده‌اند که پس از هجوم مغول به گرگان آمدند و در جایی مستقر شدند که به نقل «عالم آرای عباسی»^۲ و «تاریخ قاجاریه»^۳، به مناسبت اسکان این ایل، «شهرک گرایلی» نام گرفت. این ایل در دوره‌ی صفوی در برابر ازبکان ایستاد، اما چون دعوت شاه عباس را اجابت نکرد، شاه عباس به جای علی خان گرایلی، دو نفر دیگر به نام‌های: منصورخان بیگ گرایلی و توکل خان گرایلی را در چمن کالپوش به عنوان سرپرست ایل معرفی کرد. با ورود کردهای جهان بیگلو، گرایلی‌ها به سمت غرب آن منطقه حرکت کردند. ایل گرایلی پس از قتل نادرشاه به خاطر مصون ماندن از حملات ترکمان‌ها از محل سکونت خود - قلعه فرمان - به «نیل برگ» رفتند تا آن که در سال ۱۱۸۷ ق حسین قلی خان جهانسوز، آنان را به رامیان کنونی که در آن زمان به «سبزه میدان» مشهور بود، بُرد و مستقر کرد. موضوع نخست فصل دوم، توجه حسین قلی خان جهانسوز به آقاملابیگ است، چنان که این توجه باعث شد، پس از قتل جهانسوز در ۱۱۹۱ ق، آقاملابیگ از زن و فرزند جهانسوز - فتحعلی شاه بعدی و مادرش - نگاه‌داری کند و مدت‌ها بعد به برادر ناتنی خان مقتول - مرتضی قلی خان - تحویل دهد. مؤلف یادآور شده است که، فتحعلی خان (شاه بعدی) در رامیان با فرزند آقاملابیگ که «مولاموردی خان» نام داشت، هم بازی و هم درس بود و به مناسبت همین سابقه بود که پس از، بر تخت نشستن فتحعلی شاه، مولاموردی خان از سوی پدر برای تهنیت به تهران رفت و از شاه لقب «خانی» گرفت و در سال ۱۲۲۰ ق قریه‌ی سوخته سرا (سوسرا) به وی داده شد و هم چنین از او دعوت شد برای عروسی عباس میرزا، نایب السلطنه، به تهران برود. نویسنده در فصل دوم، در علت پرداختن به تاریخ فندرسک (خان بین امروزی) چنین نوشته: چون هم‌زمان با حکومت مولاموردی خان در رامیان، سعدالله خان اول میرفندرسکی در

۲ - ترکمان، اسکندریک، تاریخ عالم آرای عباسی. تهران. نگاه. ۱۳۹۰

۳ - لسان‌الملک سپهر، محمدتقی، تاریخ قاجاریه (بخش قاجاریه از کتاب ناسخ التواریخ). به اهتمام جمشید کیان فر. تهران: اساطیر. ۱۳۷۷

فندرسک حاکم بود، ناگزیز به پرداختن تاریخ فندرسک شدم. فندرسک، اراضی بین کتول و رامیان را گویند که از شمال به صحرای ترکمان و از جنوب به البرز محدود است و مرکز آن در آن زمان قریه‌ی «دارکلاته» بود. مرحوم سعیدی، نیای فندرسکی‌ها را شخصی به نام ابراهیم و ملقب به «ابوجواب» می‌داند، که فرزند امام هفتم شیعیان است. ابراهیم در بابلسر مقیم شده و پس از او، اخلافش به جرجان و فندرسک کوچ کردند و در اوایل عصر صفوی املاک فندرسک در تصرف آنان درآمد. سعیدی به نقل از عالم‌آرای عباسی نوشته: میرضیاءالدین فرزند میرکمال‌الدین، ضیاع و عقار فراوارن داشت و او بود که حرب سیاه پوشان را به وجود آورد و در برابر ازبکان جنگید. نویسنده متأثر از عالم‌آرای عباسی، آنان را «اوباش و اجامر» نامیده است. فندرسک در اواخر عصر صفوی تحت اختیار شکرپیگ گرد جهان بیگلو بود. شخص اخیر به دست فتحعلی خان قاجار کشته شد. در سال ۱۱۹۱ق که حسین قلی خان قاجار کشته شد، فندرسک تحت نفوذ خوانین کتول قرار گرفت و با این که میرزاعلی نقی خان،^۴ فندرسک را از سلطه‌ی خوانین کتول بیرون آورد، اما باز هم فندرسک در فرامین و احکام دولتی، جزو کتول محسوب می‌شد، تا این که در سال ۱۲۲۳ق میرزاعلی نقی خان به سبب رشادت‌هایی که در جنگ با روسیه نشان داده بود، به درجه‌ی سرتیپی رسید و فندرسک را به طور رسمی از قلمرو کتول خارج کرد.

از آن جا که واقعه‌ی شورش خواجه یوسف کاشغری با تاریخ رامیان و فندرسک مرتبط است، نویسنده در قسمتی از فصل دوم، این واقعه را مورد توجه قرار داده و به روایت این واقعه به نقل از «ناسخ التواریخ» پرداخته است. وی در این باب آورده: میرزاعلی نقی خان فریفته‌ی کاشغری شد و پس از پیوستن خاک فندرسک به او، به دست پسران «اودبای خان» که پدرشان به دست او - میرزاعلی نقی خان - کشته شده بود، قصاص شد. این میرزاعلی نقی خان دو پسر داشت؛ یکی سعدالله خان اول میرفندرسکی که فرمانروای فندرسک شد و یکی هم میرزاغلام شاه که ابتدا پیش خدمت فتحعلی شاه و سپس شوهر فرخ سلطان خانم و داماد فتحعلی شاه شد. وی در تهران ساکن گردید و میرفندرسکی‌های تهران، فرزندان او هستند. در قسمت دیگر فصل دوم، داستان میرسعدالله خان اول میرفندرسکی و شورش حاکم استرآباد - محمدزمان خان^۵ - و فروخوابیدن شورش توسط لطفعلی خان کتول، نقل شده است.

نویسنده، فصل سوم را به تقابل رامیانی‌ها با فندرسکی‌ها اختصاص داده و نوشته: تا زمانی که مولاموردی خان در رامیان حکومت داشت، میرسعدالله خان اول میرفندرسکی جرأت تعرض

۴ - میرعلی نقی خان اول فندرسکی، رئیس ایمل فندرسک در دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار.

۵ - محمدزمان خان عزالدین لوی قاجار، حاکم استرآباد، که ابتدا به واسطه‌ی سرکوب شورش خواجه یوسف کاشغری، مورد توجه فتحعلی شاه قرار گرفت، اما پس از مدتی خودش بر علیه شاه سر به طغیان و شورش برداشت.

به رامیان را نداشت، اما پس از مرگ او، رامیان جزو فندرسک شد و ثروت و مایملک او هم در اختیار میرسعدهالله خان قرار گرفت. او برای جلوگیری از شورش رامیانی‌ها، یکی از عموزادگان مولاموردی خان را از سوی خود نایب‌الحکومه‌ی رامیان کرد. نویسنده در قسمتی از این فصل به لشکرکشی محمدشاه قاجار به ترکمن صحرا پرداخته و به نقل از ناسخ‌التواریخ نوشته: محمدشاه به سبب شیوع بیماری وبا از سفر خراسان و تسخیر هرات روی گردانید و قصد ترکمن‌ها کرد. ابتدا برادرش فریدون میرزا به قاری قلعه حمله بُرد. در حوالی گنبدکاووس کنونی، میرسعدهالله خان اوّل فندرسکی را به همراه سواران رامیانی و فندرسکی و حاجیلری به حضور پذیرفت و چون سعدهالله خان، آذوقه و علوفه سپاه او را تأمین کرد، شاه اسرای ترکمن را به او سپرد که به تهران برساند و او در بازگشت از تهران، قدرتمندتر شد. پس از مرگ او، در اواخر سلطنت محمدشاه، میرزاعلی نقی خان دوّم جانشین او شد که شیخ محمود رامیانی، مظالم فرزند او را در سفر ناصرالدین شاه به خراسان در سال ۱۳۰۰ق، در «میامی» شاهرود، به اطلاع شاه رساند و شاه از حاکم استرآباد - حبیب‌الله خان سعدهالدوله امیرتومان - خواست که رفع ظلم نماید. این فرمان، جلوی بیدادگری‌های او را نگرفت و شیخ محمود رامیانی و حاجی ملابیگ در تیکه دولت تهران با خواندن مرثیه‌ای، مادر شاه را از ستمگری‌های او آگاه کرده و او هم شاه را مطلع کرد. شاه نیز به حاکم استرآباد نوشت: «رامیان حق اولاد مولاموردی خان است.» اما پس از این هم رفع ظلم نشد، تا این که شیخ محمود رامیانی نزد شاه شکایت کرد و شاه در ربیع‌الاول ۱۳۳۰ فرمان دیگری در این باب صادر کرد. به نظر می‌رسد نویسنده در ترتیب استفاده از اسناد، دچار سهو شده، چنان که نامه‌ی مورخ ذی‌قعدة ۱۳۰۰ را پیش از نامه‌ی مورخ ربیع‌الاول ۱۳۰۰ آورده است. به نقل از صفحه‌ی ۶۹ همین کتاب، شاه، بالای عریضه‌ی رامیانی‌ها به حاکم استرآباد نوشت: «سعدهالدوله امیرتومان! حق عارضین را از فتح‌الله خان [= فرزند میرعلی نقی خان دوّم فندرسکی] هرزه بگیر، عارضین رامیان را آسوده نما، فتح‌الله خان را از رامیان بیرون کن. رامیان حق اولاد مولاموردی خان است.»

به هر حال، فرمان ذی‌قعدة ۱۳۰۰ که به حاکم استرآباد رسید، میرعلی نقی خان دوّم فندرسکی، فوت کرده بود و حاکم استرآباد به تهدید و ارباب، اموال چپاول شده‌ی مردم رامیان را از فتح‌الله خان میرفندرسکی - نایب‌الحکومه‌ی رامیان - ستاند. میرسعدهالله خان دوّم فندرسکی که جای میرعلی نقی خان دوّم را گرفته بود، با حاکمیت و جیه‌الله میرزا سپهسالار در استرآباد، خود را به او نزدیک کرد و دست بیدادگری گشاد. مقاومت مردم رامیان در برابر او و حاکم استرآباد،

۶- بر اساس اسناد و متون تاریخی موجود، میرعلی نقی خان دوّم فندرسکی تا حدود سال ۱۳۰۷ هجری زنده بوده است.

سبب کوچ آن‌ها از محل شد، چنان‌که مدّت شش ماه در حوالی بسطام به سر بردند تا آن‌که از حاکم استرآباد، طلب بخشایش کردند و دوباره به رامیان بازگشتند.

نویسنده در چهارمین فصل، به شرح رخداد‌های رامیان و فندرسک در روزگار پس از مشروطه پرداخته است. او از تصرّف استرآباد به دست میرسعده‌الله خان دوم فندرسکی سخن می‌راند که مسیر آب رودخانه‌ی روستای زیارت را که به سمت استرآباد می‌رفت، بست. در استرآباد با بزرگان مشروطه به درستی سخن گفت و درستی‌ها نیز شنید. در این گیرودار در رامیان نیز انقلابی به پا شد؛ شیخ عبدالحسین رامیانی با روشنگری، مردم را به اردوی مشروطه دعوت می‌کرد. در کتول هم غوغایی به پاشد؛ مردم، گرد سرای علی محمدخان مفاخرالملک کتول^۷ را گرفتند و او ناگزیر به ترکمن‌ها پناه برد. با حاکمیت مشروطه در استرآباد، سعده‌الله خان دوم میرفندرسکی به دست نصرت‌الله خان امیراعظم به قتل رسید و علی محمدخان کتول هم راهی آخرت شد. مهدی‌شاه، برادر سعده‌الله خان دوم میرفندرسکی، که زن و بچه‌ی سعده‌الله خان را به استرآباد نزد امیراعظم برده بود و با این کار در واقع سعده‌الله خان را به تسلیم وادار کرده بود، از چشم فامیل افتاد و با رامیانی‌ها عجنین گردید و در برابر توطئه‌های برادرزاده‌اش - علی اکبرخان امیرعشایر میرفندرسکی - در کنار مردم رامیان ایستاد و در سال ۱۳۲۹ق در بازگشت شاه مخلوع به ایران، با مشروطه خواهان هم‌نوا بود. اما کمی پس از ورود ابوالفتح میرزا سالارالدوله به منطقه، با او دم‌ساز گردید، ساری توسط آن دو، فتح شد و راه‌شان را به غرب ادامه دادند.

آن‌چه از چهار فصل اول برمی‌آید، تسلط طوایف میرفندرسکی بر رامیانی‌هاست که هیچ‌گاه رامیانی‌ها آن را به دل نپذیرفتند و بارها به دفع سلطه‌ی آنان کوشیدند. اطلاعات گران‌قدر کتاب، گذشته از چند منبعی که در ابتدای کتاب نام آن‌ها برده شده، برگرفته از دانسته‌های پیران محل و اسناد تاریخی بوده و نویسنده در استفاده از آن‌ها کوششی درخور نشان داده است. اما نویسنده در فصل پایانی کتاب، به هنر و پوشاک و رسوم و ... پرداخته که به‌رغم نام تاریخی کتاب، تاریخی نیست. در پایان هم ننگاره‌های برخی حاکمان منطقه و تصاویر بعضی اسناد را به نمایش گذاشته است. هم‌چنین ضمن آن‌که شناسه چاپی کتاب‌های یاد شده را نداده، در هیچ یک از صفحات کتاب به منابع کتبی یا شفاهی ارجاع داده نشده و نمایه‌ای نیز به دست نداده است.

تاریخ کتول (سید ضیاء میردیلمی. [بی‌جا]. چاپخانه بهمن. چ اول [۱۳۷۳]. ۵۴۳ صفحه)

کتاب «تاریخ کتول» شامل تاریخچه و اسناد منطقه‌ی کتول و استرآباد است. این کتاب در دو بخش تنظیم شده، که بخش اول با عنوان «تاریخچه کتول» و بخش دوم با عنوان «اسناد تاریخی

۷ - علی محمدخان سرتیپ کتولی، رئیس و حاکم منطقه‌ی کتول در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه قاجار و ملقب به «مفاخرالملک» و «سالارمعزز».

کتول» معرفی شده‌اند. نویسنده در بخش نخست، ابتدا از حدود کتول سخن گفته، منطقه‌ای که از رودخانه‌ی «سرخان محله» متصل به منطقه‌ی «فندرسک» در شرق، تا رودخانه‌ی کفشگیری در غربِ فاضل آباد و از روستاهای ترکمن نشینِ طوایف «داز» و «دوجی» در شمال، تا سلسله جبال البرز در جنوب، کشیده شده است. وی نوشته: این منطقه یا قسمتی از آن، قدیم به «کمالان» و از حدود پانصد- ششصد سال پیش، به بلوک «فخرعمادالدین» و از حدود دویست سال قبل، به بلوک «کتول» مشهور شده است. سپس برای هر یک از اسامی مزبور، وجه نسبتی آورده است. پس از آن، ریشه‌یابی واژه‌ی کتول مورد مذاقه قرار گرفته و بر این باور است که کتولی‌ها از سیصد و پنجاه سال پیش، از سیستان وارد این منطقه شده‌اند و واژه‌ی کتول هم متعلق و وابسته به «کوئوال» [= قلعه بان] است. پس از آن، از قدیمی‌ترین نقشه‌ی کتول نوشته، که در سال ۱۲۷۷ق در روزنامه‌ی «دولت علیه ایران» چاپ شده بود، با این توضیح که روستاهای فارس نشین منطقه، تا مرز «گرگانرود» پراکنده بوده و مرز شمالی گرگانرود، مقرّ ترکمن‌ها بوده است. سپس دهته‌ی «کفشگیری» کتول را به لحاظ موقعیت مکانی، با اهمیت دانسته و یادآور شده است که در حدود هفتصد سال پیش، این منطقه دارای ۹۶ پارچه آبادی بوده، اما امروزه تنها دوازده روستای نیمه‌مخروبه از آن به جای مانده است. نویسنده از رودخانه‌ی بزرگی یاد کرده که در طول تاریخ به اسامی: شاهوار، کفشگیری، آب قاجار، کتول و محمدآباد، شهرت داشته است. پس از آن به دشت کتول پرداخته و با توجه به اسامی: آق مشهد، قیزقلعه، قراقچ، قراکل، قازلق و ... از حضور ترک‌ها در روزگار پس از مغول و تیمور و هم چنین از حضور کردهای جهان بیگلو، در زمان شاه عباس که از فرح آباد ساری آمده بودند، سخن رانده است. در بحث دشت کتول، به انواع مالیات‌ها و مقدار آن‌ها که رعایا به حاکمان می‌پرداختند، مانند: پیشکش، رسوم، رسم الوزاره، حقّ الوکاله، کلانتری جزء و کلّ، رسوم داروغگی، سلامانه و ده‌ها نوع دیگر، اشاره کرده، پس از آن مروری به تاریخچه‌ی کتول قدیم دارد و آورده: این بخش را از «کتابچه وقایع کتول» گرفته که یک نسخه‌ی آن در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در اختیار شخصی به نام ملاقدرت فرزند ملایارعلی افتاده بود. نویسنده‌ی کتابچه (میرزا اسدالله طغرچالی) این وقایع را از اوایل قرن ۷ هجری تا قرن ۱۲ هجری آورده است. این شخص، «زرین گل» را شهری با ۲۷ هزار نفر جمعیت توصیف کرده که بیشتر محلّ زندگی طایفه‌ی مزیدی بوده و تا دهستان مزمرعه (تپه گلبن) امتداد داشته است. هم چنین از حمله‌ی ترکمن‌های یموت به زرین گل و خرابی و انهدام شهر هم سخن گفته است. پس از میرزا اسدالله طغرچالی، این کتاب به دست

نوه اش - میرزا یعقوب طقرچالی - افتاد و او وقایع قرن ۸ و ۹ هجری را نوشت. او از دیواری به نام «کل بست» در جنوب منطقه ی کتول نام برده که شش ذرع ارتفاع و شش ذرع پهنا داشت. میرزایعقوب از اختلافات دو کدخدا در دو قریه ی نزدیک به هم سخن گفته که در نوروز سال ۷۹۴ ق، مردم خنده کنان به آن دو پیشنهاد کردند کشتی بگیرند و هر که پشت دیگری را به خاک مالید، کدخدای هر دو قریه باشد. آن دو کشتی گرفتند، اما هنگام زورآزمایی، هر دو از پرتگاهی که در پشت سرشان واقع بود به پایین پرت شدند و در دم جان باختند. او نوشته: طایفه ی خلیلی در ۸۲۰ ق از شاهکوه و مجن به آن ناحیه کوچ کردند و طایفه ی دیلم در ۸۳۵ ق وارد منطقه شده اند. سپس کتابچه به دست اسدالله طقرچالی دوم افتاد. او از وبای وحشتناک سال ۹۴۶ ق سخن گفته که از تمام ۹۶ پارچه آبادی، فقط ۲۴۶ نفر جان سالم به در بردند. هم چنین در زمان خود از وجود ۴۵ گرمابه و ۲۶ دستگاه آسیاب آبی و ۷۰۰۰ مرد شمشیرزن و ۲۴۰۰ گاو جفت برای زراعت یاد کرد. سپس میروهاب وسیع سری در اواخر سده ی دهم هجری، مطالب را ادامه داده و از کوچ طوایف «مزیدی» به «خولین درّه» نوشته است. پس از او، ملانوروز کمری فرزند ملاذبیح الله کمری در سده ی ۱۱ هجری چنین نوشته است: «این کتابچه توسط زنی هفتاد ساله به نام مشهدی سکینه به دست من رسید. آن را نزد ملافتح فرزند ملاحمره وسیع سری بردم و برخی چیزها از او پرسیدم و در آن نوشتم.» و از قول ملافتح نوشته: «کتولی ها از آمل آمدند، در سال ۱۰۴۶ ق، ده خانوار از شیروان به «خارکلاته» وارد شدند، چهارده خانوار در سال ۱۰۵۴ ق از زنجان به قریه «چینو» رسیدند و حدود شش خانوار چادرنشین هم در سال ۱۰۶۹ ق از زابل در «الازمن» مستقر گردیدند.»

کتابچه در سال تاجگذاری نادرشاه (۱۱۴۸ ق) به دست ملارمضان وسیع سری رسیده است. ملارمضان در این کتابچه نوشته: «در این مدت در کتول دو آبادی بزرگ هست، یکی حاجی کلاته و دیگری نسرکان، که تعداد ده کدخدا آن را اداره می کنند. او ادامه داده: «به یادی من، نادرشاه در سال ۱۱۵۲ ق با شش هزار سپاهی، دو شب در نسرکان، منزل سیدآقابزرگ (جد سادات درازگیسو)، میهمان بود. شاه، شب قبل از آن، در فندرسک میهمان سادات میرفندرسکی بود. میرفندرسکی ها سپیده دم مردی به نام عباس خان را به نسرکان فرستادند تا سیدآقابزرگ را از آمدن نادرشاه آگاه کند. اما عباس خان دو ساعت مانده به غروب به نسرکان رسید که پشت سرش هم نادرشاه حرکت کرده بود. سیدآقا بزرگ بی خبر از این ماجرا، به محض آگاهی از ورود نادرشاه، شتابان با یک جامه و زیرجامه و سر برهنه تا دم دروازه به استقبال رفت. شاه

دو روز بعد که به استرآباد رفته بود، سیدآقابزرگ را خواست و از این که فرسنگی پیش تر به استقبالش نیامده بود، دل آزرده‌گی نشان داد و گفت: ما عباس را فرستادیم و شما اگر بی‌خبر از ورود ما بودید چگونه شام شش هزار سپاهی را آماده کرده‌اید به طوری که شنیده‌ایم حتا به اندازه‌ی دویست نفر غذا اضافه ماند؟ سید پاسخ داد: ده نفر کدخدای نسرکان را خواستم و دستور دادم به هر خانه بسپارند غذای پنج نفر را طبخ کنند، ولی از آمدن پادشاه بی‌خبر بودم و بر این موضوع چندین شاهد دارم که عباس خان دو ساعت به غروب رسیده بود، از آمدن پادشاه سخنی نگفت. نادرشاه دستور داد عباس خان را به همراه «سالار» نامی که داخل گرمابه‌های زنانه می‌شد، اعدام کردند. و بدن آن دو را جهت عبرت سایرین بر دروازه‌های شرقی (بسطام) و غربی (مازندران) استرآباد آویختند.

سپس در سده‌ی ۱۲ هجری کتابچه به شیخ نعمت‌الله سرخنکلاته رسید، چنان که خودش در این باره نوشته: «در سال ۱۱۷۸ق در «وسیع سر» منزل سیدوهاب بودم که به این کتابچه بر خوردم.» شیخ نعمت‌الله ادامه‌ی وقایع را این‌گونه نوشته است: «ترکمن‌ها در این تاریخ، روستاهای: حاجی کلاته، نسرکان، ساورکلاته و پیچک محله را غارت کردند و آتش زدند و اهالی این روستاها برخی به قریه «گنو» و بعضی به کوهپایه رفتند.»

بقیه‌ی مطالب کتابچه، مربوط به ستمگری‌های علی محمدخان کتول است که نام علی‌آباد برگرفته از نام اوست. در حدود نود سال پیش از این (تاریخ نگارش مقاله‌ی پیش رو)، پیرمردی نود ساله به نام مشهدی نصرالله پلنگ که در مجلس عروسی آقا کوچک وسیع سری شرکت کرده بود، به نقل ستمگری‌های علی محمدخان کتول پرداخته و شخصی به نام ذبیح‌الله، آن مطلب را یادداشت کرده است.

بعد از مطالب کتابچه‌ی وقایع کتول که در واقع تاریخ روشنی از سده‌های گذشته‌ی کتول به دست می‌دهد و مهم‌ترین بخش کتاب مورد بررسی می‌باشد، نویسنده چند رویداد تاریخی را از کتاب «روضه‌الصفای ناصری» نوشته‌ی رضاقلی‌خان هدایت، ذکر کرده و پس از آن هم، اسامی روستاهای قدیم و جدید کتول را آورده است. سپس، نام طوایف و سرکرده‌های طوایف و افراد مسلح هر یک از طوایف از روی اسناد قاجاری آورده شده و بعد از آن، ماجرای قتل نقدعلی خان کتول را آورده که در سال ۱۳۱۱ق به دست عوامل حاکم در یک درگیری، به قتل رسیده است. میردیلمی پس از درج مطالب مذکور، منظومه‌ی «میرپنج‌نامه» که نزدیک به شصت صفحه از کتاب تاریخ کتول را در بر می‌گیرد، عیناً آورده است. وی ضمن معرفی

شاعر این منظومه - شیخ محمدعلی بینات - در مورد این منظومه نوشته: «هدف شاعر صرفاً مدیحه سرایی نبوده است، بلکه با توجه به جو حاکم که در آن روزها، خوانین خود را سرحددار بلاد اسلام دانسته و عملاً حفاظت و امنیت منطقه را به عهده داشتند و از تجاوز بیگانگان و هجوم ترکان و ازبکان و غیره جلوگیری می نمودند، شاعر خواسته ضمن تاریخ نگاری، برخی حقایق سیاسی - اجتماعی زمان خود را ثبت کند. از طرفی، شاعر، تحریکات امیراعظم بر علیه علی محمدخان کتول و میرسعدالله خان فندرسکی و نیز اختلافات داخلی حکام را به مصلحت اسلام نمی دانسته، بنابراین بر خود فرض دانسته این وقایع را به عنوان عبرت تاریخی به دیگران منتقل کند. لذا وقایع و رخدادهای مذکور را به زیبایی و بلاغت و با کمی آب و تاب و مبالغه، به رشته ی نظم درآورده و این منظومه را به نام علی محمدخان میرپنج کتولی،^۸ «میرپنج نامه» نامیده است.

میردلمی پس از این منظومه، از شورش مردم علیه خان کتول و انعکاس آن در گزارش های وکیل الدوله انگلیس در استرآباد - حسین قلی خان مقصدولو - خبر داده است. پس از آن، از کتابچه ای به نام «کتابچه ی ملاعلی اکبر مقسمی» یاد می کند که در آن داستان قتل ملاقاسم کتولی آمده است. سپس اخبار منطقه در اواخر قاجار ذکر شده که منقول از کتاب مخبرات استرآباد است و تنها در گزارش آخری آن، منبع مزبور ذکر شده است. در ادامه ی گزارش ها، دو سه صفحه ای از فاضل آباد نوشته و دوباره گزارش های وکیل الدوله را از سر گرفته و به دنبال آن، انواع لوازم خانگی مردم کتول در اواخر سده ی دوازده، نام برده شده است، مانند: پلاس، تفنگ، لحاف، تشک، شال، بشقاب، طاس، دیگچه، لمپا، تیشه و ده ها نوع وسیله ی دیگر. بعد از آن، وارد بحث واژه های کتولی شده و شماری از واژه های منطقه را در چندین صفحه آورده و سپس، شعری از سیدرضا عرفانی نقل کرده و به این ترتیب، بخش تاریخی کتاب خود را به پایان برده است.

در واقع این بخش به رغم آگاهی های بسیار و جالبی که از اسناد و کتابچه ها و آگاهان و منابع داده و خواننده را با تاریخ تقریباً روشنی از سده های پیشین آشنا می کند، از نظم و هم گونی برخوردار نیست و عناوین انتخابی در برخی موارد ناموزون هستند. به غیر از این، آوردن واژه ها و اشعار نصاب و عدم ذکر منابع و ماخذ، به خصوص در گزارش های وکیل الدوله (به جز چند مورد)، کتاب را از صرف تاریخی بودن، خارج ساخته و این طور به نظر می رسد که مؤلف قصد داشته اطلاعات خود را از تاریخ و فرهنگ عامه، به صورت یک جا به دست دهد. هم چنین

۸ - علی محمدخان کتول ملقب به لقب های «سرتیپ»، «میرپنج»، «مفاخرالملک» و «سالارمعزز».

در خصوص قدیمی‌ترین نقشه‌ی کتول نوشته: «این نقشه در سال ۱۲۷۷ق در زمان صدارت امیرکبیر منتشر شده»، در حالی که میرزاتقی خان امیرکبیر که آخرین صدراعظم ملقب به امیرکبیر در ایران است، در سال ۱۲۶۸ق به قتل رسیده بوده است. نویسنده اگرچه از همه‌ی کسانی که از آن‌ها سند دریافت کرده، نام برده و یاد آن‌ها را سپاس داشته، ولی در مورد معرفی منابع و ماخذ، دچار سهو شده، چنان‌که در بسیاری موارد، تنها به ذکر اسم منابع اکتفا کرده و شمار زیادی را هم در پی نوشت‌ها نیاورده و تعدادی را هم که آورده، مشخصات چاپی هیچ‌یک را به طور کامل به دست نداده است. اما به همان میزان که بخش اول، با وجود اطلاعات ارزنده و درخور توجه، تا حدی ناموزون و ناهم‌گون است، بخش دوم که عنوان «اسناد تاریخی» دارد، بسیار منظم است. نویسنده در این بخش، اسناد به دست آمده را دسته‌بندی کرده و هر یک را به ترتیب زمان آورده است. این اسناد شامل: فرمان‌ها، وقف‌نامه‌ها، احکام شرعی و تأییدیه‌ها، مصالحه‌نامه‌ها، هبه‌نامه‌ها، مبیعه‌نامه‌ها، اجاره‌نامه‌ها، استشهدنامه‌ها، قراردادهای و عقدنامه‌های زناشویی است.

سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی کتول (محمدابراهیم نظری. قائم شهر. فدک. ۱۳۷۴. ۱۱۴ صفحه)
 کتاب فوق یک پیش‌گفتار و چهار فصل با عناوین: ۱- آگاهی ۲- پگاه کتول ۳- کتول از فروپاشی صفوی تا زوال قاجار ۴- کتول در دوره‌ی حکومت رضاخان، را شامل می‌شود.
 نویسنده در پیش‌گفتار از ضرورت آشنایی و فراگیری رویدادهای تاریخی یاد کرده و بر این باور است که بازنگری و کنکاش رخدادهای تاریخی، حس دوست‌داری سرزمین و همزیستی با ملت‌های دیگر را افزایش می‌دهد. وی در فصل نخست، وجه تسمیه‌ی نام «کتول» از دیدگاه‌های مختلف را مورد بررسی قرار داده و نوشته است: «علی‌آباد کتول در گذشته «کمال‌غریب» نامیده می‌شد. در سال ۱۲۹۴ق علی‌محمدخان کتولی دو دانگ مشاع از سه و نیم دانگ آن را، بر اساس قراردادی، به مدت بیست سال در اختیار گرفت و در واقع این گونه و در این مدت شالوده‌ی حکومت خود را پایه‌ریزی کرد. این شهر بر اثر واقع شدن بر سر راه اصلی تهران - مشهد، توسعه‌ی روزافزون پیدا کرده و به نام خان‌مزبور، به علی‌آباد شهرت یافته است. سپس نویسنده به نقل از کتاب «مازندران و استرآباد» نوشته‌ی لویی رابینو، حدود کتول را از جنوب به کوه‌های البرز، از شمال به صحرای ترکمن، از غرب به رود گرک و جلگه «کمالان» و از شرق «رود سرخ‌محله» دانسته است. وی در ادامه به ریشه‌یابی واژه‌ی «کتول» پرداخته و به نقل از «فرهنگ آندراج» و «لغت‌نامه دهخدا» کتول را به پشته‌های زمین

و آن چه بلند و برآمده است، معنی کرده و هم چنین معانی دیگری مانند: قدیمی، ظروف کهنه، گاودار، مهجور، سرکش و ... برای آن آورده است. نویسندگان دانسته‌های علی اصغر خان معززی (از اخلاف علی محمدخان کتول) درباره‌ی ورود خان‌های کتول که به این ناحیه کوچیده‌اند، را نپذیرفته و بر این باور است که واژه‌ی کتول، افزون بر نیم قرن، پیش از ماجرای شکست ملک محمود سیستانی از نادر، در ناحیه‌ی مورد نظر وجود داشته و ارتباطی با آن ماجرا ندارد و مسأله‌ی تشابه واژه‌ی «کتول» با «کوتوال» که به باور علی اصغر خان، اجدادش در سیستان منصب کوتوالی داشته‌اند، را رد کرده و نوشته: «کتول از دو واژه‌ی اوستایی «کته» و «اول» تشکیل شده است. «کته» به معنای جا و مکان و «اول» به معنای شیب، درّه و گودال است و «کتول» به مجموعه آبادی‌هایی گفته می‌شود که در درون درّه و کوه قرار دارند.»

نویسنده با برداشتی که از «کتابچه‌ی وقایع کتول» کرده، ادامه داده که ورود واژه‌ی کتول به این ناحیه، به گروهی از مردم آمل یا بابل ارتباط پیدا می‌کند که در زمان شاه عباس یکم به این منطقه آمده و در روستای «پیچک محله» ماندگار شدند؛ اینان که از بیست خانوار متجاوز نبودند، با بومیان درآمیختند و کم‌کم آواز بومی منطقه را که در اصطلاح محلی به آن «کله کش» می‌گفتند، فراگرفته و آن را «کتولی مقام» نامیدند.

فصل دوم با عنوان «پگاه کتول»، اشاره به تاریخ دور کتول دارد. نویسنده پیش از هر چیز، به تپه‌های تاریخی منطقه و قوم داهه (داها) و مرکز آن دهستان، استناد کرده، که با ورود آریاها به ایران، هیچ‌گاه اقتدار گذشته‌ی خود را باز نیافتند. هم‌چنین از راه «کرتوی» یاد کرده که به نقل خود او، یادآور شهر «کی کردو» است، که کیکاووس بنای آن را از سلیمان خواست و یا تشابه واژه‌ی «گاوانی محله» (نام پیشین روستای باقراآباد) با واژه‌ی «گاوان» به معنی پر برکت و یادآور نام گاو افسانه‌ای کشاورزان، را گمانی بر دیرینگی منطقه دانسته است. او تاریخ کتول را در روزگار پس از اسلام، تا پایان عصر صفوی، «افق‌های دور» نامیده و یادآور شده است که از سال ۱۴۴۱ق دورنمایی از کتول را در اختیار داریم و آن اشاره به پاسگاه‌ها [=مسالح] ای است که فرماندهان عرب در سراسر تبرستان و جرجان، از جمله در زرین گل، به پا کرده‌اند، که به نقل از «تاریخ طبرستان»،^۹ هزار مرد بر آن مسلحه بوده‌اند. هم‌چنین به نقل از «تاریخ کتول»^{۱۰} از «دیوار کل بست» یاد کرده که در نقطه‌ی شمالی امام زاده شیخان بوده است. او گزارشات «کتابچه وقایع کتول» را مثنوی افسانه دانسته، اما بدون ذکر منابع، ضمن آن که از آبادانی و جمعیت شهرهای قدیمی منطقه‌ی کتول نوشته، تاریخ دقیقی از خرابی شهرهای منطقه در اثر حمله‌ی ترکمن‌های

۹ - ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد ابن حسن. تاریخ طبرستان. تصحیح: عباس اقبال آشتیانی. تهران. پدیده «خاور». ج ۲. ۱۳۶۶

۱۰ - میردلیعی، سیدضیاء. تاریخ کتول. بی‌جا. چاپ خانه بهمن. ج اول [۱۳۳۳]

یموت ارایه داده است:

«... یورش یموت، ویرانی شهرهای کمالان را در سال (۵۸۴ق)، زرین گل در سال (۶۲۴ق) و حاجی کلاته را در (۶۲۵ق) در پی داشت آن گونه که با گذشت سالیان دراز، هرگز شکوه خود را نه تنها باز نیافتند، بلکه پاره‌ای از آنان برای همیشه چهره در نقاب فراموشی کشیدند.» سپس ادامه داده است:

فخرعمادالدین بابر از خاندان تیموری بود که قرای چندی از دهات «ملک» کتول و فندرسک را در اختیار داشت و رابینو، ستوده، ذبیحی و میردیلمی نیز از آن سخن گفته‌اند. پس از آن به حاکمیت خاندان کفشگیری یا کفشگری در سده ۹ و ۱۰ هجری نیز اشاره دارد.

در فصل سوم که «تاریخ کتول تا زوال قاجار» نام دارد، ابتدا به ترتیب به سلطه‌ی فتحعلی خان قاجار، محمدحسن خان، حسین قلی خان جهانسوز و آقامحمدخان در منطقه، پرداخته است. او شکست شکرپیگ کرد جهان بیگلو را از فتحعلی خان قاجار ذکر کرده و به نقل از ناسخ التواریخ از کمک‌رسانی همین خان به محاصره شدگان اصفهان یاد می‌کند. هم‌چنین پیوستن فتحعلی خان به تهماسب صفوی، متواری بودن محمدحسن خان در دوره‌ی نادرشاه و تصرف استرآباد به دست او و تصرف دوباره‌ی استرآباد در روزگارِ پس از قتل نادرشاه و اندیشه‌ی کشتن سران طوایف یوخاری باش، نبردهای زند و قاجار در بهشهر و استرآباد و حکومت جهانسوز در منطقه و قتل او در سال ۱۱۹۱ق مطالب بعدی نویسنده است. در ادامه‌ی فصل سوم، از آقاخان اوّل کتولی نوشته که در سال‌های نخست سلطنت فتحعلی شاه به اتهام هم‌کاری با ابراهیم خان کلانتر در توطئه علیه شاه به همراه برادرش - ابراهیم خان اوّل کتولی - نابینا شد. سپس از محمدصادق خان کتولی، فرزند آقاخان اوّل کتولی، که جانشین پدر شد و منصب سرکردگی نوکر کتول نیز به او محول بود، نوشته است. با این که در ناسخ التواریخ نوشته: محمدشاه هنگام اقامت در فیروزکوه، محمدصالح خان گُردمحلّه‌ای را مأمور مذاکره با ترکمن‌ها کرد، نظری، محمدصادق خان کتولی را به عنوان شخصی که از جانب شاه مأمور مذاکره با ترکمن‌ها شده، معرفی کرده است. نویسنده هم‌چنین از همراهی خان کتول - محمدصادق خان - و خان فندرسک - سعدالله خان میرفندرسکی - با حاکم استرآباد - محمدولی میرزا - در سرکوبی ترکمن‌ها یاد کرده و پس از آن که از آقاخان دوم کتول - فرزند محمدصادق خان کتولی - و بیش از سه دهه حکومت او (۱۲۸۶-۱۲۵۰ق) بر کتول سخن رانده، از علی محمدخان کتول (سالارمعزز/ مفاخرالملک) که فرزند آقاخان دوم است، یاد می‌کند. این علی محمدخان بین

سال های ۱۲۶۷ تا ۱۳۲۷ق در منطقه قدرت داشت، اما پیوند او با سعدالله خان میرفندرسکی - حاکم فندرسک - آزادی خواهان را به مقابله با آن ها کشاند. چنان که با روی کار آمدن نصرت الله خان امیراعظم، خان فندرسک از بین رفت و علی محمدخان مفاخرالملک هم که با شورش رعایای کتول مواجه شده بود، در سال ۱۳۲۷ق به حکومت جابرانه اش پایان داده شد. محمد ابراهیم نظری درباره ی حکومت پسر مفاخرالملک - آقاخان سوّم کتولی، ملقب به امیرامجد- نوشته: «در بازگشت شاه مخلوع از روسیه، [آقاخان سوم] به همراه علی اکبرخان امیرعشایر به شاه مخلوع پیوست.» وی درباره ی شکست اردوی استبداد در سال ۱۳۲۹ق نیز نوشته: «روس و انگلیس توافق کردند که احمدمیرزای دوازده ساله به جای شاه مخلوع، شاه شود.» که یقیناً در این مورد دچار سهو شده، زیرا جایگزینی احمدمیرزا به جای پدرش در دو سال پیش از آن تاریخ و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ق بوده است. نویسنده در انتهای فصل سوّم، ذیل بخشی با عنوان «یادداشت ها» مطالبی درباره ی چند شخصیت محلی نوشته است؛ از «ملا قاسم تجری» نام برده که رعایای کتول را علیه خان کتول - مفاخرالملک - شوراند و البته شش سال بعد توسط پسر خان کتول - امیرامجد- به طرز فجیعی مُثله شد. هم چنین از «نقدعلی خان دوّم کتول» و ماجرای شرکت او و دیگر سرداران منطقه در جنگ با «قیات» نام ترکمن در سال ۱۲۴۳ق نوشته و یا از «لطفعلی خان کتول»، در ماجرای شورش محمدزمان خان در استرآباد و نیز از «حسین خان سرهنگ کتولی» که از سوی انجمن استرآباد، حاکم کتول شد. نویسنده، فصل چهارم را «کتول در دوره ی رضاخان» نامیده و ذیل مطالب این دوره از نایب الحکومگی محمدرضاخان خلعتبری، غلامعلی خان عمارلو و میرزاحسن خان اردلان، نوشته است. هم چنین از تبدیل زمین های زراعتی رعایا به خالصه جات رضاخانی و از احداث دو خیابان «قصر» و «کارخانه ی پنبه» و برخی بناهایی که در سال های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ خورشیدی ساخته شده، یاد کرده است. وی در پایان کتاب نوشته: «واژه ی علی آباد، یادآور ستمگری های علی محمدخان مفاخرالملک است که جای هیچ غروری نیست»، در ادامه، خواستار حذف این نام شده و تنها واژه ی «کتول» را مناسب نام شهر و منطقه دانسته است. در انتهای کتاب، فهرست منابع و ماخذ و نمایه ی کسان و جای ها و قبایل آمده است.